

موانع رشد، توسعه و اجرای حقوق فرهنگی بشر

■ احسان طاهری حاجی‌وند^۱، حمیدرضا جمالی^۲

چکیده

حقوق فرهنگی بشر، به شکل رسمی و امروزی آن، همزمان با لایحه جهانی حقوق بشر و آن هم در قالب بخش کوچکی از میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مطرح شد. این دسته از حقوق در مقایسه با دیگر انواع حقوق بشر، همواره مورد غفلت و نادیده‌انگاری واقع شده است. با توجه به اهمیت بنیادین حقوق فرهنگی بشر و تأثیر مهمی که اجرای این حقوق و پایبندی به آن بر زندگی بشر می‌گذارد، این ضرورت احساس می‌شود که شاید با شناخت موانع موجود بر سر راه حقوق فرهنگی بشر، بتوان گامی به منظور رفع آنها برداشته و نتیجه آن نیز به حمایت و ارتقاء این دسته از حقوق منتهی شود. این پژوهش با طرح این سؤال که «چه موانعی بر سر راه رشد، توسعه و اجرای حقوق فرهنگی بشر قرار دارد؟» با استفاده از روش تحلیل کیفی محتوا، به ارزیابی این فرضیه می‌پردازد که «استیلای اندیشه رئالیسم، بدبینی به رویکردهای ایده‌آلیستی، عدم امکان رشد آرمان‌های سوسیالیستی، عدم توجه کافی به مبانی انسان‌شناختی حقوق فرهنگی بشر و ... همگی از موانع رشد و عدم ارائه تعریفی مشترک از فرهنگ و حقوق فرهنگی بشر، عدم ارائه فهرستی جامع از مصادیق آن، پراکندگی مبانی این حقوق در اسناد مختلف و ... از موانع توسعه و همچنین عدم وجود نهادهای مشخص در زمینه اجرای این حقوق، نگرانی دولت‌ها از اجرا و نبود آموزش بین‌المللی از موانع اجرای حقوق فرهنگی بشر می‌باشد.»

واژگان کلیدی

فرهنگ، حقوق، حقوق بشر، حقوق فرهنگی بشر، روابط بین‌الملل.

مقدمه

ظهور و بروز مبانی اولیه «حقوق فرهنگی بشر»^۱، موضوعی است که از زمان تصویب منشور سازمان ملل متحد در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵^۲ مطرح گردید. فرایندی که نهایتاً منجر به تهیه و تدوین متن اعلامیه جهانی حقوق بشر^۳ و تصویب آن در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ میلادی شد. پس از جلب توجه افکار عمومی جهان به این اصل اساسی که «بشر نیز می تواند حقوقی به رسمیت شناخته شده و لازم‌الاحقاق داشته باشد»، لزوم ایجاد سازوکارهای حقوقی مؤثرتری نسبت به اعلامیه جهانی حقوق بشر احساس گردید و این ضرورت، در پی بروز شکایات حقوق بشری دولت‌ها به کمیسیون حقوق بشر، تشدید گردید. کمیسیون در نهایت، اقدام به ارائه طرح‌های پیشنهادی خود در زمینه حقوق سیاسی و مدنی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بشر به مجمع عمومی سازمان ملل متحد کرد که سرانجام دو میثاق بین‌المللی «حقوق سیاسی و مدنی»^۴ و «حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی»^۵ در ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ به تصویب رسید. حقوق فرهنگی بشر در واقع، بخشی از میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که در این میثاق، حقوق فرهنگی بشر، هرگز به اندازه نقش، اهمیت و جایگاهی که این حقوق نسبت به دیگر انواع حقوق بشر داراست، مورد اشاره قرار نگرفته و به دلیل پاره‌ای از نارسایی‌ها و موانع، که در این مقاله بدان پرداخته می‌شود، تاکنون مغفول مانده است.

سخن از موانع حقوق فرهنگی بشر همراه با نگاهی به مبنا و اهمیت انسان‌شناختی این حقوق، همواره جای طرح پرسشی را باقی می‌گذارد که چرا این دسته از انواع حقوق بشر، همواره مورد غفلت و نادیده‌انگاری واقع شده‌اند؟ به عبارت دیگر این ضرورت احساس می‌شود که شاید با شناخت موانع و محدودیت‌ها، بتوان گامی در جهت رفع آنها برداشت و نتیجه آن به حمایت و ارتقاء حقوق فرهنگی بشر منتهی گردد. پس با چنین نگاهی، شناخت موانع رشد، توسعه و اجرای حقوق فرهنگی بشر، مقدم بر شناخت راهکارها یا سازوکارهای حمایت از آن است و شاید موضوع شناخت موانع و چالش‌های فراروی حقوق فرهنگی بشر، به خودی خود یکی از مهمترین راهبردهای حمایت و ارتقاء آن به شمار آید. در واکاوی یافته‌های تاریخی، حقوقی و سیاسی در این زمینه، مشخص شد که موانع حقوق فرهنگی را باید در سه سطح متمایز بحث، اعم از «موانع رشد»، «موانع توسعه» و «موانع اجرا» جستجو

1. Human Cultural Rights
2. Charter of The United Nations, San Francisco, 1945
3. Universal Declaration of Human Rights, 10 December 1948
4. International Covenant on Civil and Political Rights (ICCPR)
5. International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights (ICESCR)

کرد؛ بنابراین، پرسش اصلی در این پژوهش این است که «چه موانعی بر سر راه رشد، توسعه و اجرای حقوق فرهنگی بشر قرار دارد؟»

همچنین گستره پهنای موضوعات قابل طرح در این حوزه، ایجاب می‌نماید تا ضمن تحدید حدود موضوعات به سه سطح مذکور، به سطح تحلیل موضوعات نیز توجه شود. موانع حقوق فرهنگی بشر در سطح خرد (موانع ناشی از حاکمیت ملی و داخلی دولت‌ها) و سطح کلان (موانع متاثر از ساختار نظام بین‌الملل) قابل بحث است که در این مقاله، تمرکز بر سطح تحلیل کلان و شناخت موانعی است که این دسته از حقوق در عرصه بین‌المللی با آن مواجهند.

پیشینه پژوهش

به دلیل غفلت جهانی از حقوق فرهنگی بشر، به دلایلی که در ادامه این پژوهش به تفصیل بدان اشاره خواهد شد، مبانی علمی و پژوهشی مرتبط با محتوای آن و طبعاً کتب و مقالاتی که به بررسی آسیب‌شناسانه چالش‌های فراروی حقوق فرهنگی بشر پرداخته باشند نیز به ندرت یافت می‌شود. با این حال، در میان آثار یافت شده توسط نگارنده، برخی مطالب به صورت مختصر و پراکنده به بررسی پاره‌ای از موانع پرداخته‌اند که در ذیل به معرفی آنها خواهیم پرداخت.

در مقاله پژوهشی «بررسی منشأ انسان‌شناختی حقوق فرهنگی بشر» طاهری حاجی‌وند و جمالی (۱۳۹۵) ضمن اشاره به مبنا و منشأ درونی و انسان‌شناسانه حقوق فرهنگی بشر و واکاوی چندی از دلایل نادیده‌انگاری ذاتی حقوق فرهنگی بشر در عرصه بین‌المللی و همچنین وضعیت کنونی این دسته از انواع حقوق پرداخته شده است.

در مقاله پژوهشی «حقوق فرهنگی در نظام بین‌المللی حقوق بشر؛ حرکت کم‌شتاب در بستر پرتلاطم» صفاری‌نیا (۱۳۹۵) به بررسی برخی نقاط ضعف و تهدیدات فراروی حرکت رو به تکامل حقوق فرهنگی در عرصه جهانی و الزامات کشورهای در حال توسعه برای رفع این چالش‌ها پرداخته شده است.

در کتاب «حق‌های فرهنگی در حقوق بین‌الملل؛ نگرشی به ماده ۲۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر و فراسوی آن» توسط استاماتوپولو (۱۳۹۲) نویسنده در بخش مختصری با عنوان «چرا حق‌های فرهنگی نادیده‌انگاشته شده‌اند؟» به تجزیه و تحلیل نسبت‌گرایی و فردیت‌گرایی^۱ بر اینکه حق‌های فرهنگی مجال بروز پیدا نکرده و حقوق بین‌الملل نیز نسبت به آن اهتمام و توجه کافی نداشته، پرداخته است.

1. Individualism

در گزارش پژوهشی با عنوان «تعیین مفهوم و دامنه حقوق فرهنگی در موازین بین‌المللی حقوق بشر» کمیسیون حقوق بشر اسلامی ایران (۱۳۹۱) ضمن اشاره به سه گفتار در رابطه با پیشینه و اهمیت حقوق فرهنگی در حقوق بین‌الملل، تعریف و تعیین گستره حقوق فرهنگی و همچنین ارتباط حقوق فرهنگی با مسائل و چالش‌های روز عرصه بین‌الملل، به برخی کاستی‌هایی که حقوق فرهنگی بشر با آن مواجه است اشاره کرده است.

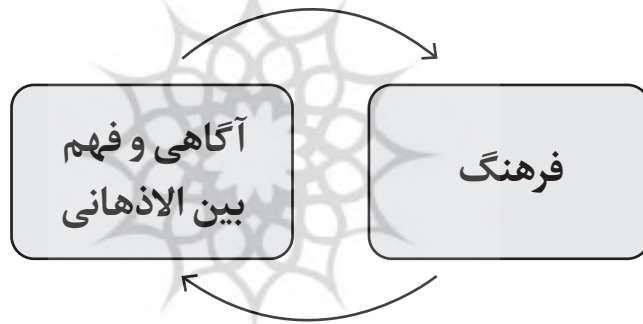
از سوی دیگر، نویسنده مقاله‌ای با عنوان «حقوق فرهنگی: یک دسته فراموش شده از انواع حقوق بشر» (سیمونیدز ۱۹۹۸) با تبیین وضعیت مغفول ماندن حقوق فرهنگی بشر، به تعدادی از نارسایی‌های پیش روی آن اشاره کرده و با تأکید بر اهمیت مسائلی نظیر جهانی شدن و ارتباطات فرامرزی و بین‌المللی اقدام به بررسی تأثیراتی که این موارد بر حقوق فرهنگی بشر خواهند داشت کرده است.

مبانی نظری پژوهش

در این مجال، از تبیین وجوه بیگانگی و گاه ضدیت رئالیسم با ابعاد حقوقی و فرهنگی و سازه‌های برساخته بین‌الذلهانی. از این جهت که در بخش توضیح متغیرهای پژوهش، مفصلاً مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. خودداری می‌کنیم؛ اما در بررسی لیبرالیسم به عنوان نظریه‌ای دیگر از جریان اصلی روابط بین‌الملل، باید اذعان داشت که لیبرالیسم اگرچه پیوند با فرهنگ و امر فرهنگی برقرار ساخته، لیکن اصالت فرهنگ و سایر موضوعات اخلاقی را از آنجا که در خدمت آزادی انسان قرار می‌گیرد به رسمیت می‌شناسد. از این رو با آن که بستر گسترده و مناسبی در اختیار فرهنگ و مسائل فرهنگی در نظریه لیبرالیسم قرار گرفته است، اما همچنان مسائل دیگری بر مسئله فرهنگ برتری و اولویت دارند. این نوع نگاه ابزاری به فرهنگ می‌تواند نیازهای حداقلی فرهنگ و نه بیشتر را فراهم آورد (طاهری حاجی‌وند، ۱۳۹۷: ۷۶). به تعبیر دیگر، فرهنگ و هنر در اندیشه لیبرالیسم به این دلیل از اهمیت و نقش آفرینی قابل توجهی برخوردار شده است که اولاً دستیابی به آن و مشارکت در آن، همگی در زمره آزادی‌های اساسی انسانی تلقی شده و باید محترم شمرده شوند، ثانیاً فرهنگ و هنر عالی‌ترین مظهر و تجلی آزادی انسان‌ها و کارآمدترین ابزار به نمایش گذاشتن آن به شمار می‌روند؛ اما مهم‌تر و فراتر از نوع نگاه لیبرالیست‌ها به موضوع فرهنگ، سازه‌انگاران هستند که برای فرهنگ نقش مؤثرتر و محوری‌تری قائل‌اند.

کانون توجه سازه‌انگاری^۱، «آگاهی بشری^۲» و نقشی است که این آگاهی در روابط بین‌الملل ایفاء می‌کند، همان‌گونه که در روابط میان افراد در جامعه، فهم‌های بین‌ذهنی وجود دارد، در روابط میان دولت‌ها نیز، چنین فهم‌هایی وجود دارد (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۲۰). آگاهی بشری یک مفهوم ذهنی و انتزاعی است و تأکید نظریه سازه‌انگاری بر این گونه مفاهیم، در مقایسه با رویکردهای پوزیتیویستی و عینیت‌گرایانه، گامی رو به جلو در مواجهه تئوریک با موضوعات فرهنگی در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود.

تئوری پردازان سازه‌انگاری به خوبی می‌دانند که آگاهی و فهم بین‌الذهانی، هم مولد فرهنگ است و هم محصول آن و این دو مولفه در یک ارتباط تأثیر و تأثر دو سویه با یکدیگر قرار دارند (نمودار ۱). از این رو مکتب سازه‌انگاری را می‌توان به عنوان یکی از تئوری‌های مهم سیاسی و روابط بین‌الملل دانست که اساساً سازه‌های تئوریک خود را بر مبنای فرهنگ و انگاره‌های فرهنگی بنا ساخته است.

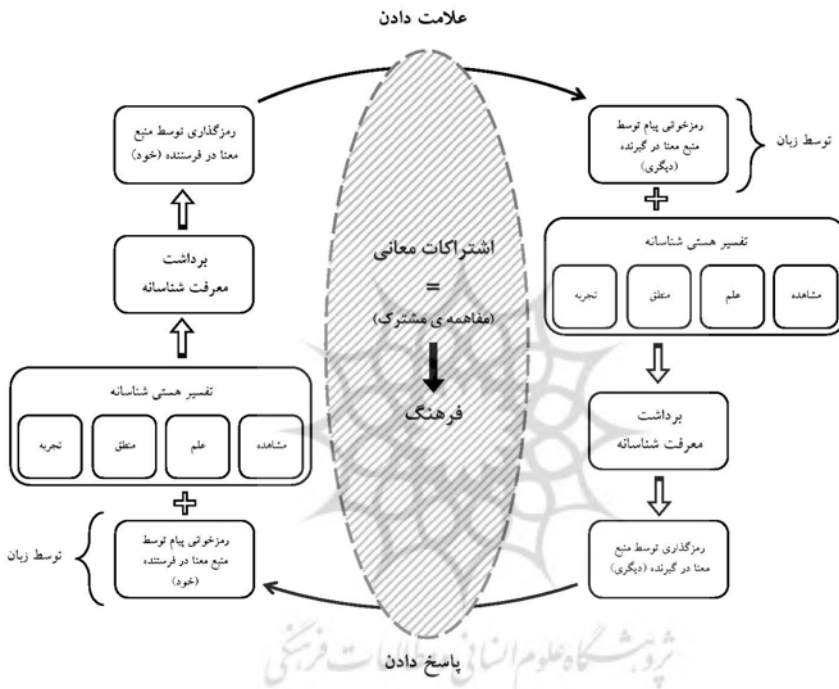


نمودار ۱. تاثیر متقابل فرهنگ و آگاهی و فهم بین‌الذهانی در مکتب سازه‌انگاری

الکساندر ونت^۳ به عنوان یکی از اندیشمندان برجسته این مکتب مطرح می‌کند که چگونه خود بر اساس برداشتی که از وضعیت دارد، نشانه‌ای برای دیگری می‌فرستد و دیگری این نشانه را بر مبنای برداشت خودش از وضعیت تفسیر می‌کند و در این تعامل است که هویت خود و دیگری به عنوان دوست، دشمن یا رقیب شکل می‌گیرد. پس اعمال اجتماعی فرایندهای علامت دادن، تفسیر و پاسخ هستند که در بستر آنها، شناخت

1. Constructivism
2. Human Awareness
3. Alexander Wendt

مشترک یا همان فرهنگ خلق می‌شود (خضری، ۱۳۸۸: ۸۲). همچنین اگر «ارتباط را فراگرد» انتقال پیام از سوی فرستنده برای گیرنده، مشروط بر آنکه در گیرنده پیام، مشابهت با معنی مورد نظر فرستنده پیام ایجاد شود» (محسنیان‌راد، ۱۳۷۴: ۳۵۶). بدانیم، باید یکی از مکانیسم‌های اصلی نظریه سازه‌انگاری را مبتنی بر ارتباط انسانی و داخل در اشتراکات نظری با حوزه دانش ارتباطات تلقی کنیم.



نمودار ۲. دیگرام فهم بین‌الذهانی و نقش فرهنگ در مکتب سازه‌انگاری

همانطور که در نمودار ۲ مشاهده می‌شود، هرگونه پیام در فرستنده (علامت‌دهنده) و گیرنده (پاسخ‌دهنده) که در حقیقت «ممکن است به شکل جوهر روی کاغذ، امواج صوتی در هوا، جریان برق، تکان دادن دست یا پرچم یا هر نوع علامتی که قادر به تفهیم

معنی» (محسنیان راد، ۱۳۷۴: ۱۸۹) باشد، ابتدا توسط قواعد لفظی و زبانی^۱ رمزخوانی^۲ و یا رمزگذاری^۳ اولیه می‌شود و پس از تفهیم منظور ظاهری پیام^۴، محتوای آن بر اساس مبانی هستی‌شناختی^۵ فرد که شامل مشاهده، علم، منطق و تجربه و ادراکات بشری^۶ وی است، مورد مطابقت قرار گرفته و سپس، نتیجه، به صورت یک قضاوت معرفت‌گرایانه^۷ منجر به واکنش کلامی (پاسخ مجدد) یا واکنش رفتاری^۸ می‌گردد.

سازه‌انگاران با طرح چنین مباحثی از یک نتیجه مهم پرده‌برداری کرده و آن عبارت است از اینکه هرچه رمزاها یا معانی فی مابین فرستنده و گیرنده آن، از اشتراکات بیشتر و مشابه‌تری برخوردار باشد، امکان فهم، اشتراک نظر، برقراری بهتر ارتباط، همسویی و اقناع نظری^۹ و در نهایت همسویی واکنشی و رفتاری میان دو فرد یا مجموعه‌ای از افراد انسانی نیز بیشتر خواهد شد و از آن مهم‌تر اینکه اشتراک معانی که به صورت رمزاها یا معنایی^{۱۰} و زبانی^{۱۱} در جریان انتقال پیام مبادله می‌گردد، در بستراشتراک فرهنگی صورت می‌گیرد؛ این مسئله به منزله این است که هر چه فرهنگ و فضای فرهنگی^{۱۲} عوامل فرستنده و گیرنده پیام، با یکدیگر مشابه‌تر و نزدیک‌تر باشد، امکان همسویی و اشتراک رفتاری میان آنان نیز بیشتر خواهد بود و این مفهوم اصلی سازه‌انگاران از طرح مباحث بین‌الذہانی و مفاهمه مشترک انسانی است که نشان از قدرت و تأثیر محوری فرهنگ دارد.

به تعبیر دیگر، آن چه که در تئوری سازه‌انگاری ارزش اصلی و اساسی تلقی می‌شود، فرهنگ و قدرت آن است که در همسویی یا ستیزه‌جویی میان افراد و جوامع ایفای نقش می‌کند. از این منظر، تئوری سازه‌انگاری چارچوب اصلی تئوریک در این پژوهش بوده و تلاش می‌شود که تحلیل کیفی محتوا داخل در دایره تئوری سازه‌انگاری صورت پذیرد.

1. Verbal and linguistic rules
2. Translation
3. Encryption
4. Making Sense of Messages
5. Ontological
6. Human Perceptions
7. Epistemological
8. Behavioral Reaction
9. Theoretical Persuasion
10. Semantic
11. Linguistic
12. Cultural Atmosphere

مفاهیم

حقوق: در زبان فارسی برای معادل Rights و Law ما تنها واژه «حقوق» را داریم. حال آنکه Rights حقوقی است که به صورت طبیعی هر فردی از آن برخوردار می‌شود. ولی Law قواعد و قوانینی است که افراد، دولت‌ها و ملت‌ها بین یکدیگر وضع می‌کنند (ذاکریان، ۱۳۹۲: ۱۱). در زبان انگلیسی، Rights در مفهوم و مضمون، پایه سیاسی و اخلاقی دارد، در عین حال ممکن است اشاره به امتیاز و استحقاق ویژه‌ای داشته باشد که فرد نسبت به برخی از چیزها دارد (مصفا، ۱۳۸۷: ۲۶۰). در این پژوهش استفاده و به کارگیری واژه حقوق در عبارت «حقوق فرهنگی بشر»، معنایی معادل واژه لاتین آن یعنی Rights دارد. در واقع، حقوقی که بشر به طور طبیعی و به دلیل طبیعت انسانی خود از آن بهره می‌برد.

فرهنگ: به رغم سیالیت مفهوم فرهنگ همچون بسیاری از واژگان حوزه مطالعات علوم انسانی و تعاریف متعدد و پرشماری که از فرهنگ ارائه شده است، در سال ۱۸۷۱ انسان شناسی به نام ادوارد تیلور^۱ در کتابی با عنوان «فرهنگ ابتدایی^۲»، تعریفی از فرهنگ ارائه کرد که الهام بخش بسیاری از نظریه پردازان مرتبط و مورد قبول برای مدت‌های مدیدی واقع شد. وی عرصه پذیرش فرهنگ را بسیار گسترده‌تر می‌بیند و فرهنگ را این‌گونه تعریف می‌کند: «به مجموعه‌ای شامل آگاهی و شناخت، باورها و اعتقادات، هنر، ارزش‌ها، آداب و رسوم، قوانین، اخلاق و تمامی عادات و استعدادهایی که فرد به عنوان عضوی از جامعه می‌پذیرد، فرهنگ گفته می‌شود.» پیشینه و سیر تاریخی پیدایش فرهنگ به عنوان یکی از موضوعات مهم در اسناد گوناگون و مورد وثوق اعضای ملل متحد موضوعی است که به زمان تصویب منشور سازمان ملل متحد در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵^۳ بر می‌گردد^۴.

حقوق فرهنگی بشر: اصطلاح حقوق فرهنگی بشر، در اسناد بین‌المللی گوناگون به کار رفته ولی تاکنون تعریف واضح و جامعی که مورد اجماع بین‌المللی باشد، ارائه

1. Edward Burnett Tylor
2. Primitive Culture (1871)
3. Charter of The United Nations, San Francisco, 1945

۴. منشور سازمان ملل متحد نخستین سند بین‌المللی بود که در بند ۳ ماده ۱ و در بیان مقاصد ملل متحد، به حصول همکاری بین‌المللی در حل مسائلی که دارای جنبه فرهنگی هستند، بند (ب) ماده ۱۳ و در تبیین وظایف و اختیارات مجمع عمومی، فراهم نمودن موجبات انجام مطالعات و صدور توصیه‌هایی در زمینه ترویج همکاری بین‌المللی در رشته‌هایی از جمله فرهنگی، بند (ب) ماده ۵۵ و در همکاری اقتصادی و اجتماعی بین‌المللی به لزوم تشویق توسط سازمان ملل متحد در زمینه همکاری بین‌المللی فرهنگی و آموزش، بند ۱ ماده ۵۷ و تأسیس مؤسسات تخصصی با مسئولیت‌های وسیع بین‌المللی در زمینه‌هایی از جمله فرهنگی، بند ۱ ماده ۶۲ و اختیارات و وظایف شورای اقتصادی و اجتماعی در ارائه گزارش و توصیه در مسائلی از جمله مسائل فرهنگی به کشورهای عضو سازمان ملل و در نهایت بند (الف) ماده ۷۳ به تأمین پیشرفت‌های گوناگون سرزمین‌های غیرخودمختار توسط اعضای ملل متحد بر اساس فرهنگ سکنه آن اشاره کرده است.

نگردیده است. با این حال، خانم فریده شهید^۱ نخستین گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در زمینه حقوق فرهنگی بشر^۲، در اولین گزارش خود^۳ به مجمع عمومی سازمان ملل متحد، تعریف شفافی از حقوق فرهنگی را ارائه نمود. وی حقوق فرهنگی را محافظت کننده و دربردارنده:

۱. خلاقیت انسان^۴ با تمام تنوع و شرایطی که می توان آن را عملی کرد، توسعه داد و دست یافتنی کرد؛

۲. انتخاب، بیان و پیشبرد هویت ها که شامل حق انتخاب عدم عضویت در یک جمع خاص، همچنین حق خروج از یک مجموعه و مشارکت بر مبنایی برابر در جریان پروسه تعریف هویت؛

۳. حقوق افراد و گروه ها در مشارکت و عدم مشارکت در زندگی فرهنگی مورد نظر خود و انجام فعالیت ها و اقدامات فرهنگی خاص خود؛

۴. حق تعامل و تبادل [فرهنگی]، فارغ از وابستگی گروهی و مرزی؛

۵. حق بهره مندی و برخورداری از دسترسی به هنرها، دانش از جمله دانش علمی و میراث فرهنگی فردی خود و همچنین دیگران؛

۶. حق مشارکت در تفسیر، تدوین و توسعه میراث فرهنگی و در بازآفرینی هویت های فرهنگی (A/67/para 7/undocs /A/67/287).

رشد: در زبان فارسی به معنای نمو کردن و به کمال گراییدن (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۲۰۸۴) و معادل واژه لاتین Growth در زبان انگلیسی است که برای آن معنای «تکامل» و «پیشرفت جلورونده» (Merriam Webster) و «افزایش اندازه یا اهمیت چیزی» (Cambridge Dictionary) ذکر شده است.

توسعه: در زبان فارسی به معنای فراخی و وسعت (دهخدا، ۱۳۷۷: ۷۱۳۰) و معادل واژه لاتین Development در زبان انگلیسی است که برای آن معنای «عمل، فرایند یا نتیجه بسط دادن توسعه ایده های جدید» (Merriam Webster) و «روندی که در آن چیزی پیشرفته تر می شود» (Cambridge Dictionary) ذکر شده است.

1. Farida Shaheed (2009-2015)
2. UN Special Rapporteur in Field of Cultural Rights
3. Report of The Special Rapporteur in The Field of Cultural Rights (A/67/287)
4. Human Creativity
5. Progressive Development
6. "An Increase in The Size or The Importance of Something"

روش پژوهش

گردآوری داده‌های این پژوهش به روش کتابخانه‌ای و با مطالعه کتب، مقالات و گزارشات علمی منتشر شده، انجام پذیرفته است. ابزار گردآوری داده‌ها فیش برداری و روش تحلیل داده‌ها نیز به روش تجزیه و تحلیل کیفی محتوا می‌باشد. همچنین در این پژوهش تلاش شده تا از اسناد بین‌المللی مرتبط و نیز گزارشات گزارشگران ویژه سازمان ملل در زمینه حقوق فرهنگی، در تحلیل کیفی محتوا بهره گرفته شود.

یافته‌های پژوهش

الف) موانع رشد حقوق فرهنگی بشر

استیلای تاریخی ارزش‌های رئالیستی بر روابط بین‌الملل

واقع‌گرایی از رویکردهایی است که برای مدت طولانی به عنوان پارادایم حاکم در مطالعه سیاست بین‌الملل مورد توجه قرار گرفته است، [به‌گونه‌ای که] شکل کلاسیک واقع‌گرایی در اثر توسیدید^۱ در ۲۷ قرن پیش منعکس شده (قوام، ۱۳۹۳: ۷۹) و وی از نخستین اندیشمندانی است که اندیشه واقع‌گرایی را در روابط بین‌واحد‌های سیاسی جهان مطرح کرده است (سیف‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۴۳). نه تنها این عقیده توسیدید که «حق ... فقط در میان برابرها مطرح است، حال آن که اقویا آنچه را که می‌توانند انجام می‌دهند و ضعفا از آنچه می‌خواهند رنج خواهند برد.» نشان می‌دهد که بنیان واقع‌گرایی بر نگاه غالباً توأم با بدبینی اخلاقی^۲ (مشیرزاده، ۱۳۹۴: ۷۵) به مقوله «حقوق» استوار شده، بلکه برای مدت‌ها مطالعه سیاست بین‌الملل تحت تأثیر رئالیسم، باعث کم توجهی به ابعاد «فرهنگی» و هنجاری الگوهای رفتاری بازیگران [نیز] شده است (خضری، ۱۳۸۸: ۷۸).

با ورود رئالیسم به حوزه علم حقوق، مکتب رئالیسم حقوقی^۳ شکل گرفت که متأثر از آموزه‌های اثبات‌گرایان حقوقی^۴ به «شناخت حقوق بر اساس آن چه هست و نه آن چه که باید باشد» (Ratnapala, ۲۰۰۹: ۲۱) اعتقاد داشت. از نظر رئالیست‌ها واقعیت در نظام بین‌الملل آنارشی است و آنارشی نیز خود مدلول^۵ ماهیت ذاتا شرور و پست یکایک افراد انسانی است؛ از

1. Thucydides
2. Ιστορία του Πελοποννησιακού Πολέμου (History of the Peloponnesian War-404-431 BC)
3. کلی‌گرایی Cynicism
4. Legal Realism
5. Legal Positivism
6. Signified

این رو حقوق نیز باید بر اساس واقعیت‌های اجتماعی - یعنی با نظر به بدذاتی انسان‌ها - مورد تاسیس، تدوین و اجرا قرار گیرد.

بدینی به طبیعت و ذات انسان‌ها به عنوان سنگ بنای اعتقادات رئالیسم موجب شد تا اولاً فرد انسانی، منافع و مصالح وی جایگاه خاصی در میان ارزش‌های اساسی رئالیسم نداشته باشد و به جای آن، دولت با بهره‌گیری از اصل خودیاری، در یک نظام آنارشیک بین‌المللی، مصالح دولت (ونه مصالح فردی و انسانی) را بر اساس خردگرایی^۱ - که همانا مبنایی طبیعی برای حقوق بشر از اهمیت درخوری برخوردار نگردد. ثالثاً، فرد انسانی اهمیت چندانی برای بازیگری در عرصه سیاست، روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل نداشته باشد و بدین ترتیب عرصه برای نقش‌آفرینی بازیگران دولتی محفوظ باقی بماند. رابعاً، فرهنگ، هنر و اخلاقیات به عنوان سیاست ادنی^۲ یا اهداف و سیاست‌های دانی در نظر گرفته شده و اشتغال به آنها محلی از اعراب و افتخار نداشته باشد.

ارتباط این نظریه با حقوق و علی‌الخصوص حقوق بین‌الملل نیز به دلایل متعددی مخدوش بود. به گونه‌ای که تئوری واقع‌گرایی، تکیه و اطمینان به حقوق بین‌الملل برای تامین امنیت و صلح را فی‌نفسه خطرناک می‌دانست، زیرا رئالیست‌ها معتقد بودند که حقوق بین‌الملل، واقعیت‌های اساسی قدرت - که همان روابط منازعه‌آمیز و منفعت‌طلبانه و تضادجویانه است - را نادیده می‌گیرند (کریمی فرد، ۱۳۹۴: ۳۱۸). واقع‌گرایان آن چنان بر حفظ منافع دولتها به طور جداگانه تأکید می‌ورزند که نمی‌توانند تصور کنند که با وجود فواید و امتیازهایی که از طریق همکاری و عضویت در سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی نصیب آنها می‌شود، دولتها برای حفظ نظم بین‌المللی از منافع خویش دست بردارند (قوام، ۱۳۹۳: ۹۲)؛ بنابراین، طبیعی است که این مکتب فکری، با مقوله‌ای همچون حقوق و حقوق بین‌الملل و حقوق بشر بیگانه باشد.

در زمینه تفکری رئالیسم، همکاری برای بهره‌مندی مشترک بسیار مشکل است، زیرا اعتماد وجود ندارد، افق‌های زمانی محدودند و دولت‌ها نسبت به نیات آینده یکدیگر نامطمئن هستند؛ به عبارت دیگر ترس از استعمار شدن توان وابستگی متقابل را به برانگیختن همکاری و شکل‌گیری هویت جمعی محدود می‌سازد (صراف یزدی و صبری، ۱۳۹۱: ۴۴). این درحالی است که مکانیسم اصلی اجرایی شدن حقوق فرهنگی بشر همچون سایر مقولات حقوق بشر، همواره مبتنی بر اصل همکاری بین‌المللی، تفویض پاره‌ای از اختیارات ملی به نهادهای چندجانبه و سازمان‌های بین‌المللی و سپردن تعهدات لازم به رژیم‌های حقوقی بین‌المللی است؛ اما با این حال، واقع‌گرایان با طرح دستاویزگونه

1. Rationalism
2. Low Politic

موضوعی همچون آنارشی در روابط بین‌الملل، چنین اقداماتی را بی‌فایده خوانده و چنین امضایی پای تعهدات بین‌المللی را کاهنده قدرت دولت و تعهدی نابجا می‌دانند که نه تنها کاری از پیش نمی‌برد، بلکه از قدرت دولت که از ارزشمندترین اصول رئالیسم می‌باشد نیز می‌کاهد.

در حالی که اساساً نظریه‌های رئالیسم و نئورئالیسم به عنوان «نظریه‌های خردگرا» نقطه تمرکزشان بر محور امور سیاسی و امنیتی قرار دارد و به همین دلیل در ظاهر عنایت خاصی به امور فرهنگی ندارند (رضایی و ترابی، ۱۳۸۹: ۶۴) و سنت غالب رئالیستی روابط بین‌الملل، معتقد است همه رفتارهای انسان مشمول منطق سیاست قدرت^۲ در نظام بین‌الملل است، دشوار است که به جهان بنگریم ولی اهمیت فرهنگ را نبینیم. در حقیقت نظریه روابط بین‌الملل عمدتاً بر اسطوره‌ها، فرهنگ و ایدئولوژی متکی است... [و] اصولاً بدون توجه به عناصر هنجاری و ارزشی نمی‌توان به ارائه نظریه‌ای مبادرت نمود (خضری، ۱۳۸۸: ۷۸) به عبارت دیگر، نمی‌توان این مطلب را انکار کرد که در طول مدت نظریه پردازی در روابط بین‌الملل، عملاً نظریه پردازان به اسطوره‌سازی مبادرت نموده و در چارچوب‌های هنجاری و فرهنگی الگوهای رفتاری گوناگون را توضیح داده‌اند. تحت این شرایط، گزاره‌ها و مفروضاتی را که آنان نظریه‌های خویش را بر اساس آن بنا می‌نمایند، برخاسته از هنجارهاست (قوام، ۱۳۹۳: ۱۲۸). در حقیقت، واقع‌گرایان بدون آن که بدانند، تحت تأثیر اندیشه‌ها و ارزش‌های فرهنگی دوران خود قرار داشته ولی هرگز به فرهنگ و قدرت آن که توانسته بود در سازوکار اندیشه‌ای آنان نفوذ یافته و تأثیر گذار باشد، توجهی نداشتند.

رئالیست‌ها اگرچه برای مسئله بقا و امنیت اهمیت و ارزش والایی قائل‌اند، اما همواره از نقشی که عدم تحقق حقوق فرهنگی ملت‌ها بر بی‌ثباتی، ناآرامی‌ها و نارضایتی‌ها و جنبش‌های مطالبه‌گرایانه اجتماعی و قدرت تأثیرگذاری بحران‌های فرهنگی بر تهدید امنیت ملی و بقای دولت غافل شده‌اند. بحران فرهنگی عبارت از «تخدیش هر یک از ارزش‌های مشترک، آداب و رسوم، دین و آیین، هویت، سنن و هنجارها، میراث مادی، معنوی و فرهنگی و سبک زندگی هر ملت و همچنین نقض حقوق فرهنگی بشری آنها است [که] در هر یک از موارد مذکور، در پی وارد آمدن خدشه و یا آسیب و یا هرگونه تغییری که منجر به خروج از وضعیت طبیعی آنها شود، بحران فرهنگی آغاز و در طول زمان موجب گسترش میزان تهدید و تأثیر آن خواهد شد (طاهری حاجی‌وند، ۱۳۹۷: ۸۱) و این مسئله یکی از نقاط ضعف اندیشه واقع‌گرایی در مواجهه با فرهنگ و مسائل فرهنگی به شمار می‌رود. اهم ارزش‌های رئالیستی و تأثیرات آن بر نظام بین‌الملل، حقوق بشر و حقوق فرهنگی بشر در جدول زیر مورد بررسی قرار گرفته است:

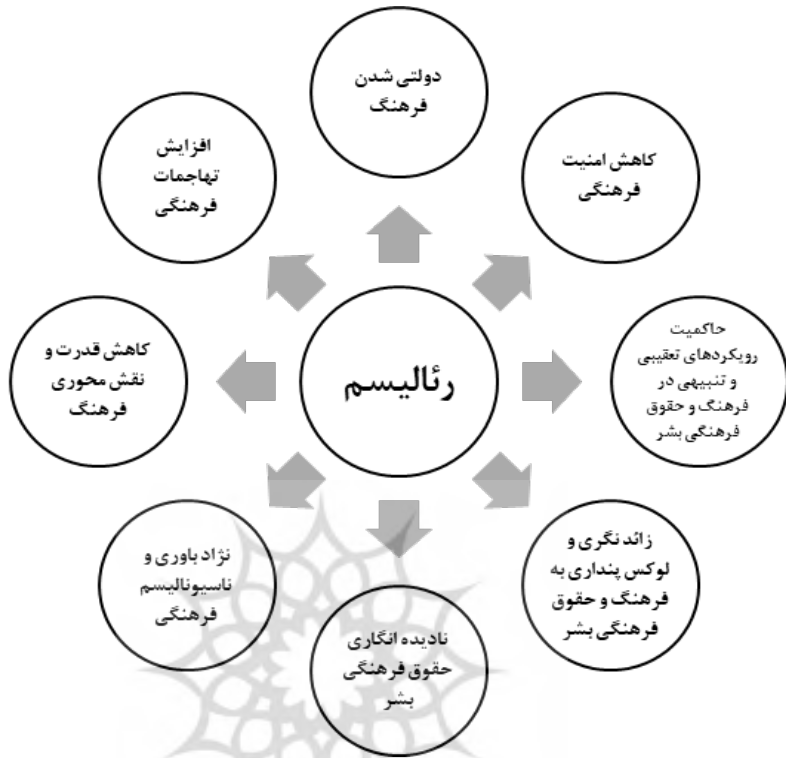
1. Rational Theories
2. Political Logic of Power

جدول ۱. تأثیرات استیلای طولانی مدت ارزش‌های اساسی رئالیسم بر «نظام بین‌الملل»، «حقوق بشر» و «حقوق فرهنگی بشر»

ارزش‌های اساسی رئالیسم	اثر بر نظام بین‌الملل	اثر بر حقوق بشر	اثر بر حقوق فرهنگی بشر
دولت‌گرایی	توسعه نامتوازن حدود اختیارات دولت‌ها	مقاومت واحدهای ملی در برابر الزامات بین‌المللی و Erga Omnes نظام جهانی حقوق بشر	دولتی شدن فرهنگ
	کاهش نقش و بازیگری سایر بازیگران مؤثر موجود در نظام بین‌الملل از جمله سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی و افراد انسانی		
	کاهش نظارت بر عملکرد داخلی دولت‌ها به خصوص در قبال جان اتباع و شهروندان انسانی		
	کاهش همگرایی بین‌المللی و افزایش واگرایی		
	کاهش تعهدات بین‌المللی		
	تقویت اصل حاکمیت ملی دولت‌ها		
	ناتوانی دولت‌ها در حل مسائل و بحران‌های بین‌المللی		
	عدم استلزام دولت‌ها به پاسخگویی		
	افزایش احتمال بروز جنگ و درگیری و ناتوانی دولت‌ها در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی		
تبدیل نوع رابطه مردم و حاکمیت به رابطه مالکیتی			
خودیاری	افزایش تعارض منافع	اقتدارگریزی و خروج از پیمان‌ها و موازین بین‌المللی	کاهش امنیت فرهنگی
	افزایش آناشری در ساختار نظام بین‌الملل		
	افزایش یکجانبه‌گرایی و کاهش چندجانبه‌گرایی		
	از بین رفتن اعتبار سازمان‌ها و نهادهای چندجانبه و بین‌المللی		
کاهش اعتبار رژیم‌های حقوقی و معاهدات بین‌المللی			
بدبینی به ذات انسان	بدبینی به نقش آفرینی و بازیگری انسان در سیاست، نظام بین‌الملل و حقوق بین‌الملل	تخفیف وجدان مشترک بشری، حیثیت و کرامت انسانی و قبح زدایی از جنایات علیه بشریت با افزایش ضریب احتمال سیستماتیک شدن آنها	حاکمیت رویکردهای تعقیبی و تنبیهی در فرهنگ و حقوق فرهنگی بشر
	بدبینی به محوری بودن نقش و اهمیت انسان به عنوان مبنای امور		
	بی‌توجهی به حقوق و آزادی‌های اساسی بشر		
	بی‌توجهی به تامین امکانات رشد استعدادهای بشری در پی نگاه اصلاح‌ناپذیری به ذات و طبیعت انسانی		
	توجیه سیاست‌ها و تصمیمات ضدبشری و غیرانسانی با استناد به ماهیت ناصواب طبیعت بشر		

خردگرایی قدرت‌گرایی بیشینه‌سازی قدرت	غلبه معادلات مادی‌گرایانه بر معناگرایانه	غلبه‌ی منافع ابرقدرت‌ها بر منافع بشریت	زائد نگری و لوکس‌پنداری به فرهنگ و حقوق فرهنگی بشر
	به حاشیه رانده شدن اخلاق و ارزش‌های اخلاقی و معنوی		
	کاهش اهمیت فرهنگ و رویکردهای هنجاری و بین‌الادّهانی		
	نظامی و امنیتی شدن روابط بین‌الملل		
	سرمایه‌گذاری‌های گسترده تسلیحاتی		
	به راه افتادن رقابت تسلیحاتی		
بی‌اعتمادی به حقوق و حقوق بین‌الملل	کاهش اهتمام به مسئله صلح و ارزش‌های بشری	عبور از مکانیسم‌های بین‌المللی و اشاعه «رویه مقابله به مثل» در رفتار بین‌المللی دولتها	نادیده‌انگاری حقوق فرهنگی بشر
	فاصله‌گیری از حکمرانی مطلوب		
	افزایش تضاد و تعارض منافع		
	افزایش احتمال بروز جنگ		
	افزایش اقتدارگرایی و دیکتاتوری و توتالیتریانیسم منطقه‌ای و بین‌المللی		
	کاهش اعتبار و کارآمدی نظامات تأمین دسته جمعی امنیت		
	دسته بندی عدالت در زمره مسائل شعاری و آرمانگرایانه		
افزایش نظام هیرارشی یا سلسله مراتبی در سطوح داخلی و وضعیت آنارشیک در نظام بین‌الملل			
بقا	توجیه ابزار غیرانسانی برای رسیدن به اهداف ملی (به هر بها)	افزایش ابتلا به قوم مداری و داروینیسم اجتماعی	نژاد باوری و ناسیونالیسم فرهنگی
	غلبه یافتن ارزش اهداف ملی بر ارزش اهداف نوع‌دوستانه و بین‌المللی بشری		
تفکیک موضوعات سیاست به عالی و ادنی	به حاشیه رانده شدن اهمیت اهداف فرهنگی	اولویت یافتن منطق سیاست قدرت بر عناصر هنجاری	کاهش قدرت و نقش محوری فرهنگ
اعتقاد به گریزناپذیری جنگ	کاهش ابتکار عمل دولتها و اشتغال همیشگی آنان به حالت پدافندی و دفاعی	قیح زدایی از جنگ و خشونت ساختاری	افزایش تهاجمات فرهنگی
	تنزل شان آرمان‌های رفاه‌گرایانه و رفم طلبانه		

به طور اجمالی می‌توان تسلط و سیطره طولانی مدت ارزش‌های اساسی رئالیسم بر فضای روابط بین‌الملل و تأثیرات سوء و موانعی که بر سر راه ارتقاء اهمیت و جایگاه حقوق فرهنگی بشر ایجاد کرده را در نمودار ۳ خلاصه کرد:



نمودار ۳. استیلای طولانی مدت ارزش‌های اساسی رئالیسم بر فضای روابط بین‌الملل و

تأثیرات آن بر حقوق فرهنگی بشر

بدبینی جامعه جهانی به رویکردهای ایده‌آلیستی^۱ با آغاز جنگ جهانی دوم

پس از جنگ جهانی اول و افزایش عاطفی‌گرایی^۲، نظریه پردازان، خواهان تغییر تمامی این اصول قدیمی بودند، این عاطفی‌گرایی از نظر واقع‌گرایان منجر به ایجاد میل شدیدی برای تغییر عینیت^۳ شد. این اندیشمندان به نهاد نیک بشر و امکان تغییر در شرایط و جلوگیری از شروع دوباره جنگ باور داشتند. همین اعتقاد از منظر واقع‌گراها دلیل آرمانگرایی آنها به حساب می‌آمد. به این ترتیب، ویژگی‌های چون عقل‌گرایی، پیشرفت، اراده‌گرایی و اعتقاد به نهاد نیک بشری و تکیه به اصول اخلاقی به عنوان خطوط اصلی تفکر آرمان‌گرایی رسمیت

1. Idealistic Approaches

2. Romanticism

3. Objectivity

یافت. این مفاهیم در روایت واقع‌گرایانه هم معنا با دوری از واقعیت و رویا پردازی قلمداد شد (جوانشیری، ۱۳۹۵: ۷) و بسیاری از اندیشمندان رئالیست، مبانی تئوریک این مکتب ظهور یافته دوران مابین دو جنگ جهانی که از اواخر جنگ جهانی اول تا دهه ۱۹۳۰ بر فضای روابط بین‌الملل مسلط شده بود را به باد انتقاد و تشکیک گرفته و حتی آنان را مسببان اصلی بروز جنگ جهانی دوم نامیدند.

در واقع مخالفان آرمانگرایی، همچون ای اچ کار، معتقد بودند که آرمان‌گرایان با غرق شدن در موضوعات انتزاعی، بدون توجه به تحلیل‌های عملی، عمدتاً آنچه را آرزو می‌کردند به عنوان واقعیات موجود در روابط بین‌الملل تصور کردند (قوام، ۱۳۹۳: ۶۹).

از سوی دیگر، با طرح تئوری حقوق بشر که در پاره‌ای موارد، الهام گرفته از آرمان‌گرایان، توجه به هنجارهای حقوق بین‌المللی و ورود ارزش‌های اخلاقی به دنیای سیاست را از ویژگی‌های اساسی خود قلمداد می‌نمود، موجب گردید تا یک بار دیگر نگرانی‌های اندیشمندان مخالف برانگیخته شود و این ترس به وجود بیاید که شاید توجه و اشتغال دوباره دولت‌ها به چنین مفاهیمی در روابط بین‌الملل، که به تعبیر آنها غیرمهم بودند، موجب غفلت از مسائل مهم‌تر و حیاتی‌تر، مثل سیاست قدرت، گردد و در نهایت همچون دوران تسلط آرمانگرایی، وقوع یک جنگ غافلگیرکننده دیگری دور از انتظار نباشد؛ بنابراین، از یک سو از طرح نظریاتی همچون حقوق بشر و از سوی دیگر از طرح حقوقی همچون حقوق فرهنگی در درون نظام جهانی حقوق بشر، چندان استقبالی صورت نمی‌گرفت و آنها در زمره تجملات سیاسی^۱ پنداشته می‌شدند.

عدم امکان رشد آرمان‌های سوسیالیستی در دایره قدرت جهانی

بر اساس برخی دسته‌بندی‌های صورت گرفته از انواع حقوق بشر که معروف‌ترین آن را کارل واساک^۲ ارائه کرده است، حقوق نسل اول، در واقع، عبارت از خواست دولت‌های توسعه یافته و قدرتمند جهان و ناشی از آرمان‌های لیبرالیستی آنان بوده است؛ اما حقوق نسل دوم حقوقی است که از رشد آرمان‌های سوسیالیستی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در مقابل حقوق مدنی و سیاسی، برخاسته از آرمان‌های لیبرالی، سرچشمه گرفته است (کمیسون حقوق بشر اسلامی ایران، ۱۳۹۱: ۵) یو آن گالتونگ^۳ در کتاب خود^۴، نسل یکم حقوق بشر را متعلق به طبقه مرفه و نسل دوم را نشانه طبقه کارگران معرفی می‌نماید و ریشه

1. E. H. Carr (Edward Hallett Ted Carr)
2. Political Luxuries
3. Karel Vasak
4. Johan Galtung
5. Human Rights in Another Key (1994)

آن را از لحاظ مبنا در این طبقه خاص می‌داند (ذاکریان، ۱۳۹۳: ۲۲۲-۲۲۰).

ترتیبات جدید ملل متحد برای قدرت‌های فاتح جنگ در ساختار سازمان ملل پس از جنگ جهانی دوم، اعم از عضویت دائم قدرت‌های بزرگ در شورای امنیت، دارا بودن حق وتو و موسع بودن برداشت‌ها و قرائت‌های کلی و نامحدود شورای امنیت در تفسیر حدود اختیارات و صلاحیت‌های خود، عدم برخورد عادلانه با تخلفات منشوری قدرت‌ها در بستر سازمان ملل متحد، موجب شد تا نفوذ و تأثیرگذاری قدرت‌های بزرگ جهان در بسیاری از امور سازمان ملل متحد افزایش یافته و دولت‌های سوسیالیستی و شرقی که خواهان تحقق آرمان‌هایشان از جمله حمایت و ارتقاء حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بوده و همواره بر اهمیت این دسته از حقوق بشر تأکید داشتند، با ناکامی روبرو شده و راهی جز حضور و تأثیرگذاری بر تصمیمات غیرالزام‌آور مجمع و یا توصیه‌های غیراجباری نشست‌های در سطح کارشناسی کارشناسان خود نیافتند.

بدین ترتیب، میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به دلایل مختلف از جمله غالب بودن دیدگاه‌های لیبرال غربی در سطح جهانی و یا حتی شاید نقش فعالانه دولت در تحقق این حقوق و هزینه بردار بودن آنها چندان مورد توجه آنها قرار نگرفت (کمیسون حقوق بشر اسلامی ایران، ۱۳۹۱: ۸)؛ بنابراین، این دسته از حقوق، حتی پس از تاسیس سازمان ملل متحد و تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز کمتر فرصت بروز و ظهور در دایره قدرت جهانی را یافته و از این حیث، غالباً جزو حقوق رشدنیافته و نادیده‌انگاشته شده تلقی می‌گردند. در این میان، حقوق فرهنگی در مقایسه با حقوق اقتصادی و اجتماعی، جایگاه نامطلوب‌تری داشته و نسبت به سایر حقوق نسل دوم، رشد کمتری یافته است.

عدم توجه کافی به مبانی انسان‌شناختی حقوق فرهنگی بشر

اگرچه که تدوین‌کنندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر از یک سو و تصویب‌کنندگان آن از سوی دیگر، در جریان مذاکرات تدوین اعلامیه، بارها از حقوق طبیعی به عنوان منبع حقوق بشر سخن به میان آورده و به آن استناد می‌کردند، ولی شواهد موجود نشان دهنده این است که هر دو گروه تدوین‌کنندگان و تصویب‌کنندگان، به رغم اشراف بر ضرورت تصویب مفاد اعلامیه، از مبناهای انسان‌شناختی حقوق بشر شناخت دقیقی نداشتند. وجود چنین نقصی در شناخت از حقوق بشر در مورد میثاقین منضم به اعلامیه نیز به چشم می‌خورد.

این مسئله به خصوص در زمینه حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و در جریان تدوین متن میثاق آن به وضوح دیده می‌شود تا جایی که یکی از تشکیک‌های مطرح شده در زمان تصویب میثاق دوم، طرح این ادعا است که حقوق بشر ریشه در حقوق طبیعی دارد که به

استقلال عمل و آزادی فردی می‌پردازد و توجیه‌کننده حقوق مدنی و سیاسی است و نه حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی. در واقع تلقی بر این است که حق‌هایی که نسل دوم و نه نسل اول هستند از خاستگاهی متمایز بر می‌خیزند و منطق نظری متفاوت و حتی متعارضی دارند. ادعای اساسی دوم این است که حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی فاقد خصائص ضروری جهانشمولی و اطلاق هستند (کریون، ۱۳۸۷: ۳۶). در واقع آنان در شرایط زمانی خاص تصویب اعلامیه، فقط می‌دانستند که این حقوق به لحاظ تاریخی و تجربی از جمله حقوق و آزادی‌های اساسی انسانی شناخته شده هستند ولی کمتر به مبنای این حقوق و میزان تطابق آنان با ذات و طبیعت آدمی اندیشیده شد.

این در حالی است که تدوین‌کنندگان اعلامیه، پیش از تهیه و تدوین آن، با ارسال درخواستی به انجمن انسان‌شناسان آمریکا^۱، پاسخ یک سؤال را از آنان پرسیدند و آن سؤال این بود: «چه پیشنهادهایی می‌توان داد تا اعلامیه برای تمام انسان‌ها قابل اجرا شود و به بیانیه ای، با ارزش صرفاً حقوقی، آن هم منحصر به کشورهای غربی و امریکایی تبدیل نشود؟» و پاسخ انجمن انسان‌شناسان آمریکا به طور گسترده‌ای بر روی یک کلمه متمرکز شده و آن هم عبارت است از «فرهنگ»! در واقع آنچه که در بیانیه انجمن انسان‌شناسان آمریکا - که در پاسخ به درخواست کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل بود - ذکر گردید، توجه به حفظ فرهنگ‌ها و عدم تلاش تدوین‌کنندگان اعلامیه برای یکسان سازی‌های فرهنگی و از بین بردن تنوع فرهنگ‌ها در پس اجرای این اعلامیه بوده است (American Anthropologist Association, 1947: 541-542).

با این حال، پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد انسان موجودی است فرهنگی. او نه تنها به لحاظ ساختار جسمانی، فیزیولوژیکی و حتی بیولوژیکی، بلکه به لحاظ ذهنی و روانی نیز موجودی با فرهنگ است و با فرهنگ به حیات خود ادامه می‌دهد. بررسی‌های دیرینه‌شناسی منجر به کشف سنگواره‌های انسان‌های ابتدایی در آفریقا نشان می‌دهد بین ۲/۵ تا ۳ میلیون سال است که انسان با فرهنگ زندگی می‌کند. برخی اندام‌های انسان دارای کارکرد مضاعفی نیز می‌باشند که آن کارکرد فرهنگی^۲ بوده و از آن اعضا، با نام اندام‌های فرهنگساز بدن^۳ نام می‌برند. در واقع انسان‌شناسان برای این اندام‌ها یک کارکرد دوگانه زیستی - فرهنگی در نظر می‌گیرند و همین سرآغاز مباحث علمی نوینی است

1. American Anthropologist Association(AAA)
2. Cultural Function
3. Body Culture-Builder Organs

که می‌تواند منشأ پیدایش علم نوینی با عنوان «بیولوژی فرهنگی انسان»^۱ باشد. در حقیقت آنها معتقدند کارکرد فرهنگی اندام‌ها و دستگاه‌های بدن انسان، فرهنگ‌سازی و فرهنگ‌پذیری است و هدف نهایی آنها، زندگی شرافتمند، انسان‌گونه و با فرهنگ انسان است^۲ (طاهری حاجی‌وند و جمالی، ۱۳۹۵: ۸۹-۹۲).

با طرح روایات فوق از منشأ انسان‌شناختی حقوق فرهنگی بشر و اینکه این حقوق بخشی از نیاز اولیه و اساسی بشر برای یک حیات شرافتمند است، نمی‌توان پذیرفت که حقوق فرهنگی بشر از مقولات غیرطبیعی و نالازم بشر تلقی شده و پرواضح است که سهم قابل توجهی از عدم رشد حقوق فرهنگی بشر ناشی از عدم توجه به مبنا و منشأ طبیعی و انسان‌شناختی این حقوق بوده است.

طرح موضوع تفکیک‌ناپذیری^۲ حقوق بشر

روح حاکم بر حقوق بشر، مذاکرات جلسات پیش‌نویس اعلامیه، تأکید تدوین‌کنندگان آن و همچنین اصول اعلامیه، همواره بر جهانشمولی، سلب‌ناشدنی بودن، انتقال‌ناپذیری، عدم تبعیض، به‌هم‌پیوستگی و تفکیک‌ناپذیری حقوق بشر تأکید دارد. در این میان، اصل تفکیک‌ناپذیری حقوق بشر، در بسیاری از اسناد و معاهدات حقوق بشری مورد تأکید قرار گرفته و اعلامیه کنفرانس جهانی حقوق بشر وین در ۱۹۹۳ نیز در این رابطه، وظیفه دولت را حمایت و تقویت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی جهانشمول و «غیرقابل تفکیک» می‌داند. در هر صورت، این اصل، اکنون بخشی از ویژگی‌های اساسی حقوق بشر خوانده شده و در کنار امتیازاتی که برای اجرا و پایبندی به حقوق بشر فراهم نموده، موانعی نیز ایجاد کرده است. از آن جمله، این است که اصل تفکیک‌ناپذیری حقوق بشر بهانه خوبی است برای جلوگیری از برجسته‌سازی اهمیت ویژه حقوق فرهنگی.

درواقع، همین اصل، بهانه‌ای شده تا به جای تمرکز بر روی این دسته از حقوق و مورد توجه قرار دادن آن و یا برجسته‌سازی نقش و جایگاه حقوق فرهنگی بشر، صرفاً با افزودن نام حقوق فرهنگی -بی‌آنکه محتوایی درخور و شایسته برای آن وجود داشته باشد- در کنار حقوق اقتصادی و اجتماعی (در عنوان میثاق دوم)، با این توجیه که اقدامات مذکور تا حدود زیادی موجبات نقض اصل تفکیک‌ناپذیری حقوق بشر است، اکتفا شده است.

1. Human Cultural Biology

۲. در این زمینه رک: طاهری حاجی‌وند، احسان و حمیدرضا جمالی (۱۳۹۵)، «مبانی انسان‌شناختی حقوق فرهنگی بشر»، مجله مطالعات میان فرهنگی، ۱۱، ۲۹: ۸۱-۱۱۱.

3. Indivisible

اگر چه که وحدت همه حقوق بشر و یکپارچگی این حقوق باید حفظ گردد و ماهیت دو گروه (میشاق) حقوقی متفاوت است؛ اما گروه دوم هدف‌هایی است که می‌بایست مورد حمایت قرار بگیرند (طجرلو، ۱۳۹۳: ۸۹-۸۸) و این حمایت به وسیله پرداخت حاشیه‌ای به حقوق فرهنگی صورت نمی‌پذیرد و تسلط چنین فضایی بر کاوش‌ها پیرامون حقوق فرهنگی بشر، همواره مانع رشد این حقوق بوده است.

ب) موانع توسعه حقوق فرهنگی بشر عدم ارائه تعریفی مشترک از فرهنگ

به رغم فعالیت‌های مختلف صورت‌گرفته در زمینه تعریف فرهنگ در دهه‌های اخیر، اما همچنان تصور مشترکی از فرهنگ و مشتقات فرهنگی در بین جوامع وجود ندارد. حتی با ارائه تعاریفی که سازمان یونسکو در کنفرانس‌های مختلف، طی چندین سال از فرهنگ ارائه نمود، هنوز وفاق علمی و عملی بر روی آن صورت نگرفته است. این در حالی است که مسئله «نسبیت‌گرایی فرهنگی» که در چندین سال اخیر از سوی برخی از دولت‌ها و مجامع علمی و آکادمیک طرح و پایه‌ریزی شده، به گستردگی و پیچیدگی ابهام در تعریف فرهنگ دامن زده است.

از مهمترین کنفرانس‌های بین‌المللی که در زمینه موضوعات فرهنگی برگزار شده است «کنفرانس جهانی درباره سیاست‌های فرهنگی» است که در سال ۱۹۸۲ توسط یونسکو در مکزیکوسیتی برگزار گردید. در مقدمه این اعلامیه آمده است: «کنفرانس معتقد است که در وسیع‌ترین برداشت، می‌توان گفت که فرهنگ کیفیتی است ترکیب‌یافته از خصوصیات متفاوت روحی، مادی، فکری و احساسی که شاخصه یک جامعه یا گروه است. فرهنگ نه فقط هنرها و نوشتارها بلکه حالات زندگی، حقوق بنیادی انسان، نظام‌های ارزشی، سنتها و باورها را در بر می‌گیرد» (سلیمی، ۱۳۷۹: ۳۰۰). مشاهده می‌شود که تا چه اندازه معنا و مفهوم فرهنگ به رغم اینکه در نگاه ابتدایی سهل و بسیط به نظر می‌رسد، دارای غموض و پیچیدگی‌هایی است و شاید همین امر باعث شده که تاکنون در حوزه حقوق فرهنگی توفیق چندانی به دست نیاید (داوری، ۱۳۸۹: ۸۱).

با این حال، تلاش‌های بسیاری در این زمینه صورت گرفته اما کشورهای جهان و اعضای سازمان ملل متحد، هنوز به سند جامع، یکپارچه و متفق‌القولی بر سر تعریف بین‌المللی فرهنگ نرسیده‌اند که در این زمینه سازمان یونسکو از وظیفه خطیر و منحصر به فردی برخوردار می‌باشد.

1. Cultural Relativism

2. UNESCO World Conference on Cultural Policies, Mexico City, 26 July - 6 August 1982

عدم ارائه تعریفی مشترک از حقوق فرهنگی بشر

وضعیت نابسامان اشتراک نظر جهانی بر سر تعریف حقوق فرهنگی بشر نیز در بسیاری از جهات وابسته به تعریفی است که از «فرهنگ» صورت می‌پذیرد و از این جهت با عدم اجماع جامعه جهانی در تعریف فرهنگ، مشابهت‌هایی دارد؛ لیکن با این تفاوت که اگر تعریف فرهنگ دهه‌ها و سال‌هاست که موضوع مباحثات و مناظره‌های بین‌المللی مختلفی در میان تئوری‌پردازان حوزه‌های مختلف علمی بوده است، موضوع حقوق فرهنگی بشر صرفاً از ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ و پس از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر مطرح و اگر آن را از زمان اجرایی شدن میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بشر در نظر بگیریم کمتر از سه دهه است که مورد بحث‌های پراکنده واقع شده است. بنابراین، بهتر است موضوع تعریف حقوق فرهنگی بشر را بیشتر، یک موضوع ناپخته و جدید بین‌المللی بدانیم تا موضوعی که بر سر تعریف آن توافقی صورت نگرفته است.

با این حال، افتادن در ورطه تعریف حقوق فرهنگی تا حدی مانع ترویج و گسترش این حقوق شده است (استاماتوپولو، ۱۳۹۲: ۲۴). طبیعی است سازمان یونسکو به عنوان نماینده ملل متحد در زمینه‌های فرهنگی، می‌بایست ماموریت خود در زمینه رفع موانع توسعه حقوق فرهنگی بشر را با ارائه تعریفی جامع و واحد از آن آغاز نماید. البته به طور پراکنده، فعالیت‌هایی در این زمینه در سال‌های بعد از تشکیل سازمان یونسکو صورت گرفته است، ولی اغلب این تلاش‌ها یا حاصل دغدغه‌های شخصی کنشگران بخش‌های مختلف این سازمان بوده یا صرفاً ماحصل انتشار نتایج پژوهش‌های علمی محققان. مثل اعلامیه جهانی فرایبورگ^۱. بوده و در سطح جهانی منتشر گردیده است.

عدم ارائه فهرستی جامع از مصادیق حقوق فرهنگی بشر

شاید بتوان یکی از دشوارترین گام‌ها در بُعد اقدامات بسترسازانه در راستای حمایت و ارتقاء حقوق فرهنگی بشر را تعیین مصادیق حقوق فرهنگی و ارائه فهرستی از آن دانست. در همین زمینه می‌توان به دفتر هماهنگی فرهنگ و توسعه یونسکو اشاره کرد که برای اولین بار از پژوهشگران خواست نوعی طبقه‌بندی برای حقوق فرهنگی پیشنهاد کنند. حاصل این کار، شناسایی و تعیین پنجاه مورد به عنوان بخش‌های مختلف حقوق فرهنگی بود که در یازده دسته طبقه‌بندی شده بود. همچنین مؤسسه مطالعات اخلاقی و حقوق بشر وابسته به دانشگاه فرایبورگ سوئیس نیز پیش‌نویس پروتکل برای کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و

1. Fribourg Declaration on Cultural Rights, 7 May, 2007, the University of Fribourg and 8 May, 2007.

آزادی‌های اساسی در جهت شناسایی حقوق فرهنگی را تهیه کرد که در آن مصادیق حقوق فرهنگی بسیار محدودتر شده بود. به علاوه، اعلامیه گروهی از متخصصان و پژوهشگران بین‌المللی به نام «اعلامیه حقوق فرهنگی» که در سال ۱۹۹۵ در دانشگاه فرایبورگ مورد طرح و پیشنهاد به یونسکو قرار گرفت (جمالی، ۱۳۸۸: ۱۰۶).

مصادیق کنونی حقوق فرهنگی بشر که در اسناد و پژوهش‌های بین‌المللی مطرح شده، کامل و جامع نیست و حتی شاید بهتر است بگوییم طرح موضوعات کلی همچون «حق مشارکت آزادانه در زندگی فرهنگی» بیشتر از اینکه به تقویت جایگاه حقوق فرهنگی بشر بینجامد، به ابهامات آن دامن زده و دولت‌ها را از نزدیک شدن به آن بیشتر می‌هراساند.

اختلاط مفهومی حقوق فرهنگی با تنوع فرهنگی

اگر چه که تعاریف و مفاهیم دو مقوله «حقوق فرهنگی» و «تنوع فرهنگی»^۱ کامل و مورد اجماع بین‌المللی نیست، اما قلمرو مفهومی و تحدید حدود موضوعی آنان به میزان زیادی مشخص شده است؛ با این حال، هنوز هم پس از گذشت نزدیک به هفت دهه از تاسیس سازمان ملل و شش دهه از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقین بین‌المللی منضم به آن، عده‌ای، حقوق فرهنگی بشر را به اشتباه در قالب تعریف تنوع فرهنگی توضیح می‌دهند. در واقع این گونه به نظر می‌رسد که از بدو طرح موضوع حقوق فرهنگی بشر، نوعی اختلاط مفهومی ریشه‌داری همزاد این دو واژه شده و این مسئله تا حدودی بر توسعه نیافتگی حقوق فرهنگی تأثیرات سوئی بر جای گذاشته است.

آن گونه که از تعاریف و مفاهیم «تنوع فرهنگی» بر می‌آید انتظار می‌رود که تنوع فرهنگی یکی از مصادیق و ارزش‌های حقوق فرهنگی و از مقولات زیرمجموعه‌ای آن باشد. در واقع یکی از مصادیق حقوق فرهنگی بشر، حفظ تنوع و تکثر فرهنگی موجود در حوزه‌های فرهنگی و تمدنی جهان است؛ اما با وجود این، مشاهده می‌شود که در بسیاری از موارد، توجه به تنوع فرهنگی، بسیار بیشتر از خود موضوع حقوق فرهنگی است.

همچنین کمبود منابع علمی و پژوهشی در زمینه حقوق فرهنگی نیز نشانگر عدم توجه کافی محققین و نیز بی‌رغبتی جامعه دانشگاهی نسبت به این مقوله بوده است. این در حالی است که وضعیت در زمینه‌های علمی مشابه همچون موضوع «نسبیت‌گرایی فرهنگی» یا «تنوع فرهنگی» بسیار بهتر از وضعیت موجود منابع علمی در زمینه «حقوق فرهنگی» است.

پراکندگی مبانی حقوق فرهنگی بشر در اسناد بین‌المللی مختلف

به غیر از منشور سازمان ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بشر که اجمالا نکاتی در مورد آنها ذکر گردید، حقوق فرهنگی را می‌توان در دیگر اسناد مهم بین‌المللی مشاهده کرد. برخی از این اسناد عبارت اند از: اساسنامه یونسکو، اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی، کنوانسیون بین‌المللی لاهه در خصوص حمایت از اموال فرهنگی در صورت بروز مخاصمه، اعلامیه جهانی ژوهانسبورگ در مورد توسعه پایدار، کنوانسیون تشکیل سازمان جهانی مالکیت فکری، کنوانسیون داد و ستد غیرمجاز (در مورد آثار باستانی و میراث فرهنگی)، کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت، کنوانسیون بین‌المللی ارتباطات، اعلامیه اسلامی حقوق بشر، پیش نویس معاهده حمایت از جلوه‌های فولکور در مقابل استفاده غیرمجاز، کنوانسیون حراست از میراث فرهنگی ناملموس، منشور سازمان کشورهای آفریقایی و ...

همانگونه که مشاهده می‌شود، پراکندگی مبانی حقوق فرهنگی بشر در میان تعداد زیادی از اسناد بین‌المللی اعم از اساسنامه، اعلامیه، کنوانسیون و ... که هرکدام از میزان متفاوتی از ضمانت اجرا و الزام آوری برخوردارند، خود به عنوان عامل مهمی در عدم توسعه یافتگی حقوق فرهنگی بشر به شمار می‌آید؛ به عبارت دیگر، مبانی (توسعه نیافته) حقوق فرهنگی بشر، همچنین، تعاریف و مفاهیم و مصادیق آن با تعابیر و برداشت‌های مختلف و پراکنده توصیف شده است. در عین حال، بسیاری از اسناد بین‌المللی مرتبط با موضوع حقوق فرهنگی بشر در دل اسناد دیگر حقوقی و به طور حاشیه‌ای مورد اشاره واقع شده است و حقوق فرهنگی، به خودی خود، دارای هیچ سند بین‌المللی رسمی و شناخته شده‌ای که جامع و شامل باشد نیز نمی‌باشد. در حقیقت، در نبود یک معاهده الزام‌آور اختصاصی که به تبیین مبانی، ذکر تعاریف و مفاهیم و ارائه لیستی از مصادیق حقوق فرهنگی پرداخته باشد، چنین پراکندگی گسترده و کم‌نظیری نسبت به سایر انواع حقوق بشر مشاهده می‌گردد.

بنابراین، تدوین یک لایحه جامع، منسجم، یکپارچه و جهانی برای حقوق فرهنگی بشر، یکی از مهمترین راهکارهای حمایت از آن خواهد بود. در واقع، وقتی اساساً قاعده حقوقی الزام آوری وجود ندارد، تابعان آن حقوق را نیز نمی‌توان در قبال انجام یا عدم انجام آن مسئول دانست؛ همچنانی که وقتی یک قاعده حقوقی، گویا و شفاف نیست، نمی‌توان تابعان را در کیفیت انجام عمل، مورد سؤال قرار داد.

ج) موانع اجرای حقوق فرهنگی بشر

عدم وجود نهادهای مشخص در زمینه اجرای حقوق فرهنگی بشر

در نبود یک معاهده جامع و کامل در زمینه حقوق فرهنگی بشر که می‌توانست فصولی از آن به تأسیس یک نهاد معاهده‌ای ویژه و اختصاصی در زمینه ارتقاء، اجرا و نظارت بر حقوق فرهنگی بشر اختصاص یابد و یا بیانیه ماموریت جدیدی برای نهادهای موجود. همچون مهمترین آنها که سازمان یونسکو است. تعریف گردد، طبیعتاً حقوق فرهنگی بشر از داشتن یک نهاد متولی مشخص، بی‌بهره مانده است.

جلب توجه اعضای ملل متحد به موضوع حقوق فرهنگی بشر، ارائه ماموریت برای تدوین یک کنوانسیون و معاهده اختصاصی در مورد حقوق فرهنگی، تقویت نقش رژیم‌های حقوقی بین‌المللی در زمینه نظارت بر حقوق فرهنگی، توجه ویژه به موضوع حقوق فرهنگی در گزارشات سالیانه ارکان و دولت‌های عضو، تشکیل کنفرانس‌های متعدد با ماموریت ابهام‌زدایی از حقوق فرهنگی و استمرار دوره‌ای آنها، تنقیح قوانین، آیین‌های دادرسی و سازوکارهای رسیدگی قضایی در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی برای رسیدگی به شکایات قربانیان نقض حقوق فرهنگی و ... شاید اساسی‌ترین انتظارات از سازمان ملل متحد، ارکان آن و به خصوص سازمان یونسکو است که متاسفانه کارنامه قابل قبولی در این زمینه موجود نیست.

البته نباید از نظر دور داشت که علاوه بر کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ملل متحد به عنوان نهاد ناظر میثاق بین‌المللی یادشده ... شورای اقتصادی و اجتماعی به عنوان یکی از ارکان سازمان ملل متحد توجه ویژه‌ای به حقوق فرهنگی به ویژه در بررسی گزارش‌های سالانه کشورها معمول داشته است ... اما این تلاش‌های پراکنده در راستای احیای حقوق فرهنگی کافی نبوده است، چرا که حقوق فرهنگی گستره بسیار وسیعی از حقوق بشر را تشکیل می‌دهد (صفاری نیا، ۱۳۹۵: ۸۲-۸۱). همچنین در این زمینه می‌توان به گزارش‌گر ویژه سازمان ملل متحد در زمینه حقوق فرهنگی نیز اشاره داشت که سالانه گزارش‌هایی از وضعیت پیشرفت و اجرای حقوق فرهنگی بشر به سازمان ملل متحد ارائه می‌دهد.

نگرانی دولت‌ها از اجرای حقوق فرهنگی بشر

تقویت رژیم‌های حقوقی بین‌المللی و معاهدات حقوق بشری همانگونه که تاکنون چنین بوده است باعث تلفیق هر چه بیشتر حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل می‌گردد. دیگر، دولت‌ها تنها واضعان قانون و مقررات نیستند و این شاید مهمترین دغدغه دولت‌ها در عصر جهانی شدن موازین بین‌المللی حقوق بشر است. تداخل اصول حقوق بشر با اصل حاکمیت ملی، شاید بزرگترین عامل کاهنده انگیزه دولت‌ها برای همکاری در زمینه حمایت، ارتقاء، اجرا و نظارت بر حقوق فرهنگی بشر باشد. دولت‌ها

گاهی دغدغه‌های دیگری همچون نگرانی ناشی از تخریب امنیت فرهنگی^۱ ملی خود یا تأثیرپذیری همه جانبه از جریان‌های جهانی شدن^۲ و فرهنگ مستتر در مقوله حقوق بشر^۳ را نیز دارند. به عبارت دیگر، اگرچه که تصویب اعلامیه و پیوستن دولت‌ها به میثاقین با رضایت خودشان بوده، لیکن روند روزافزون کاستن از اختیارات قانونگذاری حقوقی دولت‌ها و تأثیرپذیری فزاینده از قوانین و نهادهای بین‌المللی، آنها را ترغیب کرده تا هر چه می‌توانند، بیشتر از زیر بار مسئولیت‌های حقوقی بین‌المللی خود شانه خالی کرده و مواردی همچون حقوق فرهنگی بشر که به ناحق، تأکید کمتری نیز بدان شده. را راحت‌تر به دست تسامح و بی‌اعتنایی بگذارند. در این میان دولت‌هایی که مبانی سیاسی و ساختارهای حاکمیت خود را بر مبنای فرهنگ و ارزش‌های فرهنگی و مذهبی زاویه دار با اندیشه حاکم بر جهان بنا ساخته‌اند، در قبال هرگونه نفوذ اندیشه‌ای، تنوع‌طلبی مذهبی^۴ و تکثرگرایی فرهنگی^۵ مقاومت بیشتری از خود نشان داده و از این رو، حقوق فرهنگی بشر با وظایفی همچون همسوسازی چنین کشورهایی با استانداردهای بین‌المللی نیز روبرو خواهد بود.

نبود آگاهی و آموزش بین‌المللی در زمینه حقوق فرهنگی بشر

عدم آگاهی بین‌المللی جهان درباره برخورداری بشر از «حق بر فرهنگ» و آموزش «حقوق فرهنگی بشر» از دیگر عواملی است که مانع به رسمیت شناسی حقوق فرهنگی بشر در عمل^۶ شده است. افزایش دانش و مهارت‌های حقوق بشری از مهمترین مکانیسم‌های درونی کردن ارزش‌های حقوق بشر و جلب توجه افکار عمومی به این ارزش‌ها و نهایتاً ارتقاء مقبولیت و پایبندی به آنها است که سرانجام منجر به تقویت صلح، تثبیت امنیت انسانی، پرورش افکار آگاه و آشنا با مسئله حقوق بشر و مطالبه‌گر در راستای دستیابی جهان به حقوق بشر خواهد شد. اما در زمینه آموزش حقوق فرهنگی بشر به دلیل ماهیت خاص این مقوله از مقولات حقوق بشر، آموزش دارای ویژگی‌های خاصی خواهد بود؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت آموزش و تعریف «فرهنگ»، «هویت»، «تمدن» و تبیین ویژگی‌ها و کارکردهای آنها، مقدم بر آموزش حقوق فرهنگی بشر و گام نخستین آموزش در این زمینه می‌باشد.

بشر امروزین، به‌رغم تنفس در فضای غلیظ فرهنگی و ارتباطی و وابستگی شدید به این

1. Cultural Security
2. Globalization Process
3. Third Culture
4. Religious Pluralism
5. Cultural Pluralism
6. In Practice

دو حوزه، متاسفانه هنوز با عمق مفهوم، ویژگی‌ها و ماهیت «فرهنگ» و نقش و اهمیت بنیادین آن در زندگی خویش. آن چنان که باید. آشنا نیست و این موضوع، دلیلی مهم‌تر از انتزاعی بودن و غیرعینی بودن «فرهنگ» نخواهد داشت.

آموزش حقوق فرهنگی بشر در میان خرده فرهنگ‌ها و اقوام انسانی مختلف، با توجه به ماموریت خطیری که این حقوق در حفظ فرهنگ آنها دارد، به راحتی مورد پذیرش و استقبال افراد و فرهنگ‌ها قرار می‌گیرد. همچنین با توجه به اینکه آموزش حقوق فرهنگی بشر باعث ایجاد تغییراتی در نگرش آدمیان به ابعاد فرهنگی زندگی شان شده و نسبت به اهمیت و جایگاه فرهنگ در حیاتشان آگاهی‌های مؤثری می‌دهد، می‌توان انتظار داشت، فرهنگ از یک موجودیت انتزاعی، ذهنی و کم توجه به یک مطالبه عمومی و جدی و عاملی برای تحركات اجتماعی مطالبه‌گرایانه در زمینه دستیابی به حقوق فرهنگی بشر تبدیل گردد.

بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش با طرح پرسش از موانعی که موجبات رشد ناپافتگی، عدم توسعه و نهایتاً عدم اجرای حقوق فرهنگی بشر را فراهم کرده است، با نظر به آینده و از زاویه دید آسیب‌شناسانه، تلاش نموده است تا ضمن شناخت موانع و چالش‌های فوق‌الذکر، توجه محققان و پژوهشگران بعدی در حوزه حقوق فرهنگی بشر را به آنها جلب کرده و از این طریق و در پژوهش‌های بعدی، راهبردهایی به منظور زودن غبار غفلت از این دسته از حقوق بشر ارائه گردد و بدین ترتیب، بتوان موجبات حمایت و ارتقای حقوق فرهنگی بشر را فراهم نمود. همانطور که پیش‌تر نیز اشاره گردید، این ضرورت احساس می‌شود که شاید با شناخت موانع و محدودیت‌ها، بتوان گامی در برای رفع آنها برداشت و نتیجه آن به حمایت و ارتقاء حقوق فرهنگی بشر منتهی گردد.

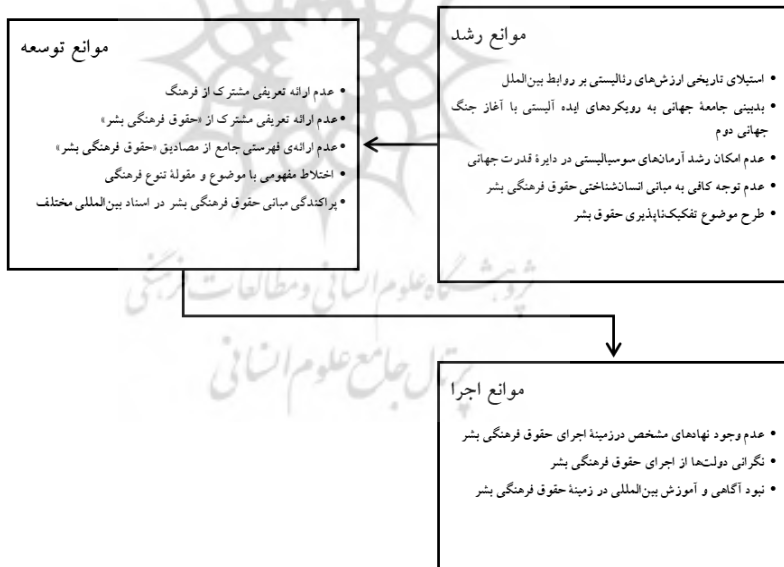
پس از اینکه در این پژوهش، ابتدا متغیرهای مستقل به عنوان مولفه‌های مؤثر بر متغیرهای وابسته مورد بررسی و واکاوی قرار گرفت و نقش و تأثیر هر یک بر حقوق فرهنگی بشر به تفکیک تجزیه و تحلیل شد، اکنون لازم است اشاره شود که تسلط و استیلای طولانی مدت اندیشه رئالیسم برفضای روابط بین‌الملل، بدینی جامعه جهانی به رویکردهای ایده‌آلیستی، عدم امکان رشد آرمان‌های سوسیالیستی در دایره قدرت جهانی، عدم توجه کافی به مبانی انسان‌شناختی حقوق فرهنگی بشر و طرح موضوع تفکیک ناپذیری حقوق بشر که می‌توان در مجموع همه آنها را از موانعی دانست که تأثیر منفی اولیه و اساسی بر جلب توجه افکار عمومی بین‌المللی به حقوق فرهنگی بشر و پایه‌ریزی و انعقاد مبانی آن داشته‌اند را در زمره «موانع رشد حقوق فرهنگی بشر» قلمداد کرد.

در ادامه، موانع دیگری همچون عدم ارائه تعریفی مشترک از فرهنگ، عدم ارائه تعریفی

موانع رشد، توسعه و اجرای حقوق فرهنگی بشر^۱

مشترک از حقوق فرهنگی بشر، عدم ارائه فهرستی جامع از مصادیق حقوق فرهنگی بشر، پراکندگی مبانی حقوق فرهنگی بشر در اسناد بین‌المللی مختلف، عدم انجام فعالیت‌های توسعه‌ای در زمینه حقوق فرهنگی بشر توسط نهادها و اختلاط مفهومی با موضوع و مقوله تنوع فرهنگی که مجموعاً موجبات عدم بالندگی و توسعه حقوق فرهنگی بشر را فراهم کرده‌اند را در زمره «موانع توسعه» این حقوق در نظر گرفت و در پایان، عدم وجود نهاد‌های مشخص در زمینه اجرای حقوق فرهنگی بشر، نگرانی دولت‌ها از اجرا و همچنین نبود آگاهی و آموزش بین‌المللی در زمینه این دسته از حقوق را که داخل در عوامل کاهنده انگیزه برای اجرای حقوق فرهنگی بشر است در دسته «موانع اجرای حقوق فرهنگی بشر» قرار داد.

علاوه بر متغیرهای مستقل که دارای نوعی رابطه طولی^۱ با یکدیگر می‌باشند، برهم کنش^۲ متغیرهای وابسته نیز از این حیث که موانع رشد، موجب بروز و پیدایش موانع توسعه شده و موانع توسعه نیز موجب موانع اجرا می‌گردد، حائز توجه و تامل است. همانگونه که در نمودار زیر مشاهده می‌شود، متغیرهای وابسته این پژوهش، از نوعی رابطه عرضی^۳ میان خود برخوردار بوده که باعث افزایش تأثیر و تأثر از یکدیگر خواهد شد.



نمودار ۴ موانع رشد، توسعه و اجرای حقوق فرهنگی بشر

1. Longitudinal Relationship
2. Interaction
3. Transverse Relationship

منابع و مأخذ

- استاماتوپولو، السا (۱۳۹۲). **حق‌های فرهنگی در حقوق بین‌الملل؛ نگرشی به ماده ۲۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر و فراسوی آن**، ترجمه سید قاسم زمانی و مناسادات میرزاده، تهران: انتشارات خرسندی.
- امور تحقیق و پژوهش کمیسیون حقوق بشر اسلامی (۱۳۹۱). «تعیین مفهوم و دامنه حقوق فرهنگی در موازین بین‌المللی حقوق بشر»، **وبسایت کمیسیون حقوق بشر اسلامی**. بازنشانی شده در: ۰۵، ۰۵، ۱۳۹۸ به نشانی: <http://www.ihr.org/Images/Research/Files/0423f194e269435ea3694b369c6ed710.pdf>
- جمالی، حمیدرضا (۱۳۸۸). «عوامل مؤثر بر حمایت بین‌المللی و ارتقای حقوق فرهنگی بشر»، **فصلنامه مطالعات میان فرهنگی**، شماره ۱۰: ۱۲۰-۹۵.
- جوانشیری، احمد (۱۳۹۵). «بازخوانی تاریخ نظریه آرمان‌گرایی (با تأکید بر تولد رشته روابط بین‌الملل)»، **فصلنامه سیاست**، شماره ۱۰: ۱۷-۵.
- خضری، رویا (۱۳۸۸). «جایگاه فرهنگ در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، **فصلنامه خط اول**، شماره ۱۰: ۹۰-۷۷.
- داوری، محسن (۱۳۸۹). **حقوق فرهنگی شهروندان (رویکردی اسلامی)**، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). **لغتنامه دهخدا**، جلد پنجم، تهران: انتشارات روزنه.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). **لغتنامه دهخدا**، جلد هشتم، تهران: انتشارات روزنه.
- ذاکریان، مهدی (۱۳۹۲). **همه حقوق بشر برای همه**، تهران: نشر میزان.
- رضایی، علیرضا و قاسم ترابی (۱۳۸۹). «تبیین جایگاه فرهنگ در نظریه‌های سیاست و روابط بین‌الملل: فرهنگ به عنوان عرصه‌ای برای تعامل یا تقابل»، **فصلنامه تخصصی علوم سیاسی**، شماره ۱۳: ۸۲-۵۳.
- رنجبریان، امیرحسین و فریبا نواب دانشمند (۱۳۸۷). «تأثیر آموزش حقوق بشر بر صلح و توسعه»، **اندیشه‌های حقوق خصوصی**، شماره ۱۲: ۱۱۴-۹۷.
- سلیمی، حسین (۱۳۷۹). «فرهنگ در جهان متغیر»، **فصلنامه پژوهش حقوق عمومی**، شماره ۳: ۳۱۶-۲۹۵.
- سلیمی، حسین (۱۳۷۹). **فرهنگ‌گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر**، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- سیف‌زاده، سید حسین (۱۳۹۳). **نظریه پردازی در روابط بین‌الملل؛ مبانی و قالب‌های فکری**، تهران: سمت.

صراف یزدی، غلامرضا و محسن صبری (۱۳۹۱). سازمان‌های بین‌المللی و نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: نشر قومس.

صفاری نیا، محیا (۱۳۹۵). «حقوق فرهنگی در نظام بین‌المللی حقوق بشر؛ حرکت کم‌شتاب در بستر پرتلاطم»، *مجله پژوهش‌های حقوق تطبیقی*، شماره ۲: ۱۰۳-۷۷.

طاهری حاجی‌وند، احسان و حمیدرضا جمالی (۱۳۹۵). «مبانی انسان‌شناختی حقوق فرهنگی بشر»، *مجله مطالعات میان‌فرهنگی*، شماره ۲۹: ۱۱۱-۸۱.

طاهری حاجی‌وند، احسان (۱۳۹۷). «بحران‌شناسی روابط بین‌الملل در سال ۲۰۱۶ (بر اساس مدل مکعب بحران هرمان)»، *فصلنامه مطالعات میان‌فرهنگی*، شماره ۳۵: ۱۰۴-۷۱.

طجربلو، رضا (۱۳۹۳). *حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بشر (تجزیه و تحلیل اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای)*، تهران: نشر دادگستر.

قوام، سید عبدالعلی (۱۳۹۳). *روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها*، تهران: سمت.

کریمی فرد، حسین (۱۳۹۴). «جایگاه حقوق بین‌الملل در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، *مجله حقوقی بین‌المللی*، شماره ۵۲: ۳۳۷-۳۱۳.

کریون، متیوسی آر (۱۳۸۷). *چشم‌اندازی به توسعه میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی*، ترجمه محمد حبیبی مجنده، تهران: انتشارات دانشگاه مفید.

محسنیان‌راد، مهدی (۱۳۷۴). *ارتباط‌شناسی*، تهران: سروش.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳). «سازمانگاری به عنوان فرانظریه روابط بین‌الملل»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۶۵: ۱۴۳-۱۱۳.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۴). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.

مصفا، نسرین (۱۳۸۷). «جایگاه حقوق بشر در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، *فصلنامه سیاست*، شماره ۴: ۲۷۷-۲۵۹.

نواب دانشمند، فریبا (۱۳۸۶). «بررسی برخی از روش‌های آموزش حقوق بشر»، *مجله حقوقی بین‌المللی*، شماره ۳۷: ۱۶۷-۱۲۹.

American Anthropologist Association [AAA] (1947). "Statement on Human Rights", *American Anthropologist*, 49: 541 – 542.

Cambridge Dictionary (2019). "Development", *Cambridge Dictionary Website*. Updated at: 28,08,2019 Accessed on: <https://dictionary.cambridge.org/dictionary/english/development>.

Cambridge Dictionary (2019). "Growth", *Cambridge Dictionary Website*. Updated at: 28,08,2019 Accessed on: <https://dictionary.cambridge.org/dictionary/english/growth>.

Charter of The United Nations, San Francisco, 1945.

Fribourg Declaration On Cultural Rights, 7 May, 2007, The University of Fribourg and 8 May, 2007 At The Palais des Nations in Geneva.

General Comment No. 21, Committee On Economic, Social and Cultural Rights, Forty-Third Session, 2-20 November 2009 (www.undocs.org/E/C.12/GC/21).

International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights (ICESCR), 16 December 1966, in force from 3 January 1976.

Merriam-Webster (2019). "Growth", **Merriam-Webster Dictionary Website**. Updated at: 28,08,2019 Accessed on: <https://www.merriam-webster.com/dictionary/growth>.

Merriam-Webster, "Development", **Merriam-Webster Dictionary Website**. Updated at: 28,08,2019 Accessed on: <https://www.merriam-webster.com/dictionary/development>.

Ratnapala, Suri (2009). **Jurisprudence**, Cambridge: Cambridge University Press.

Report of The Special Rapporteur in The Field of Cultural Rights, Sixty-Seventh Session, (www.undocs.org/A/67/287).

UNESCO Convention for the Safeguarding of the Intangible Cultural Heritage (ICH) 2003

UNESCO Universal Declaration on Cultural Diversity - unanimously adopted by the 31st session of the General Conference of UNESCO, Paris, 2 November 2001.

UNESCO, Convention on the Protection and Promotion of the Diversity of Cultural Expressions, Paris, 3 to 21 October 2005, 33rd session.

United Nations Decade for Human Rights Education, General Assembly, A/RES/49/184, December 23, 1994.

Universal Declaration of Human Rights, 10 December 1948 at the Palais de Chaillot, Paris.